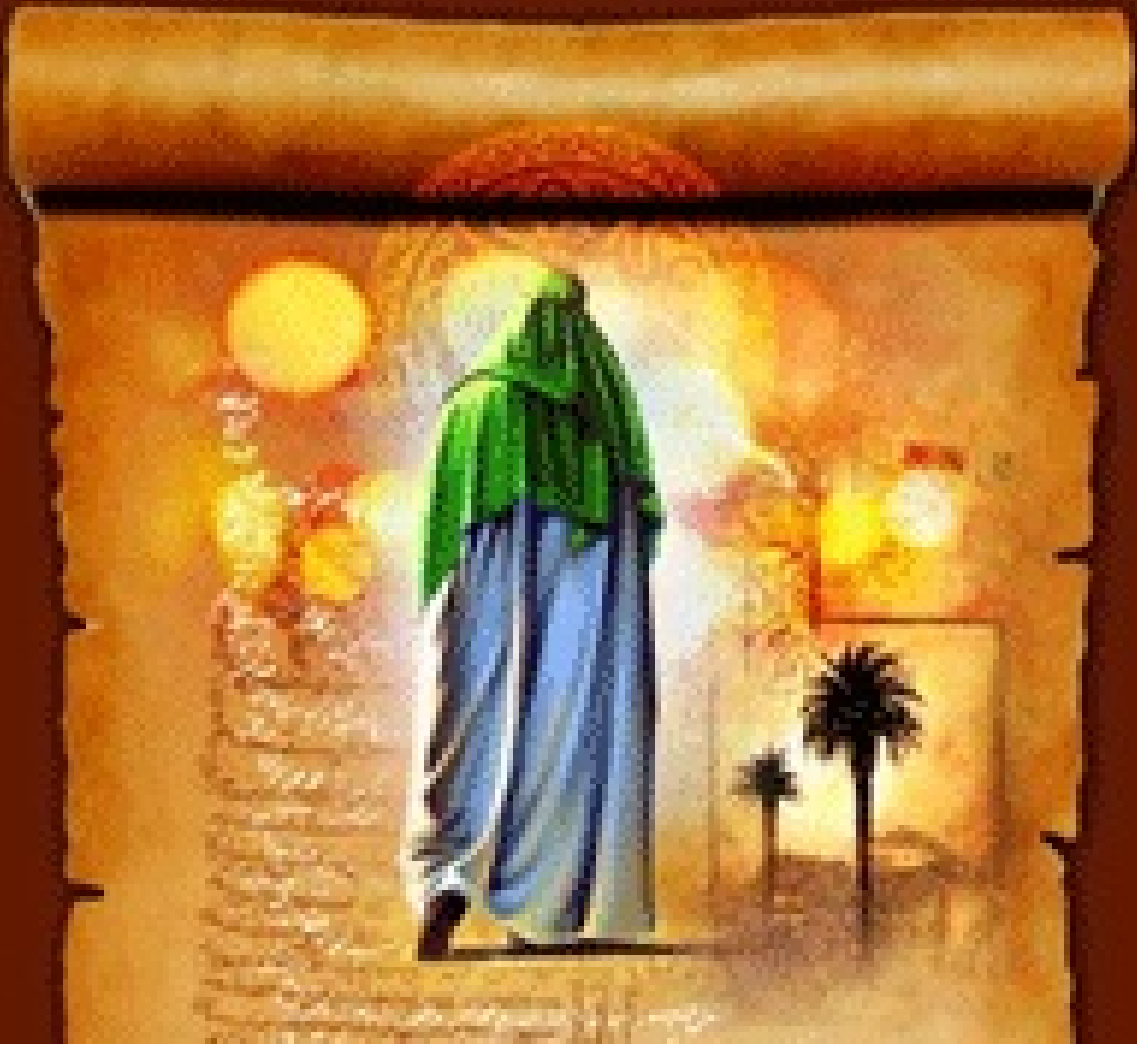
خلافت

علی بن ابی طالب

علیه السلام

نویسنده: حبیب زاهدی



بسم الله الرحمن الرحیم

خلافت علی بن ابیطالب علیه‌السلام

نویسنده:

حبیب زاهدی

ناشر چاپی:

حبیب زاهدی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خلافت علی بن ابیطالب علیه‌السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: زاهدی حبیب
عنوان و نام پدیدآور: خلافت حضرت علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام حبیب زاهدی
مشخصات ظاهری: ص ۷۵
وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی
شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۸۹۵

خلافت علی

اشاره

نهایهٔ الارب فی فنون الادب، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ج۵، ص۹۹ تا ۱۱۴.

او ابوالحسن علی‌بن ابی طالب‌بن عبدالمطّلب‌بن هاشم است، مادرش فاطمه دختر اسدبن هاشم است، این بانو مسلمان شد و هجرت کرد و نخستین بانویی است که شوهرش هم هاشمی بوده و فرزندانی که از لحاظ نسب پدر و مادری هاشمی هستند زاییده است. علی (ع) نخستین خلیفه است که پدر و مادرش هاشمی هستند و پس از او فرزندش حسن (ع) و بعد هم محمد امین این چنین بوده‌اند و خدای از همه‌شان خشنود باد [۱].

صفات ظاهِری علی

ابن اثیر جزری در تاریخ خود می‌گوید، علی (ع) سیه چرده و کوتاه قامت و دارای شکم بزرگ و سر اصلع و ریش انبوه بود [۴].

[صفحه ۲]

ابن عبدالبر در استیعاب می‌گوید، بهتر توصیفی که از علی (ع) دیده‌ام چنین است: میانه بالا ـ و در عین حال به کوته قامتی نزدیک‌تر بود [۴]، چشمان سیاه درشت و چهره‌ای چنان زیبا داشت که چون ماه شب چهاردهم بود، شکمش بزرگ و شانه‌هایش فراخ و کف دست و سرپنجه‌اش ستبر و گردنش سپید و کشیده چون جام سیمین بود، سرش اصلع بود و پشت سرش مو داشت و ریش او پهن و انبوه بود، ماهیچه‌های بازو و ساعدش همچون ماهیچه‌های شیر شکار افکن پیچیده بود و میان ساعد و بازویش تفاوتی مشهود نبود و همچون سنگ استوار و محکم بود، به هنگام راه رفتن تند و اندکی مایل به جلو حرکت می‌فرمود [۴] اگر بازوی کسی را می‌گرفت گویی راه نفس کشیدن آن شخص را مسدود می‌کرد که یارای نفس کشیدن نداشت. علی (ع) در عین حال که تناور بود بازو و ساعدی سخت نیرومند داشت و چون برای جنگ حرکت می‌فرمود هروله می‌کرد، دلش سخت استوار و شجاع و توانا بود و با هر کس که رویاروی می‌شد پیروز می‌گردید، خداوند از او خشنود باد.

برخی از فضایل علی

علی (ع) در نظر گروهی از مورخـان و سـیره نویسـان نخستین کسـی است که مسـلمان شـده است و در این مورد اختلافی هم هست که آیـا او نخستین مسـلمان بوده است یا ابوبکر و ما این مطلب را در مباحث سـیره پیامبر (ص) در جلـد چهاردهم کتاب خود آورده‌ایم و تکرار آن لزومی ندارد و اینک دیگر فضایل او را بیان می‌کنیم [۱۷].

مورد اجمـاع مورخـان است که علی (ع) به سوی هر دو قبله نماز گزارده و هجرت کرده و در تمام جنگها غیر از جنگ تبوک در التزام رکـاب پیـامبر (ص) بوده است. در جنـگ تبوک هم رسول خـدا (ص) او را برای مواظبت از خانـدان خود در مـدینه جانشین

[صفحه ۳]

کرد و به او فرمود: تو نسبت به من دارای منزلت هـارون نسـبت به موسـی هستی، جز اینکه پس از من پیـامبری نیست و این را گروهی از اصحاب روایت کرده‌اند. [۱۸] و روایت شـده است، که چون رسول خـدا (ص) میان مهاجران و انصار عقد برادری بست در هر مـورد که دو نفر را برادر یکـدیگر معرفی می‌کرد به علی (ع) می‌فرمـود: «تـو در دنیـا و آخرت برادر منی» و میـان خود و علی (ع) عقد برادری بست و به همین جهت بود که علی (ع) به اعضای شورا فرمود: شـما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا میان شـما کسی جز من هست که پیامبر (ص) به هنگام عقد برادری میان مسلمانان او را برادر خود قرار داده باشد؟ همگان گفتند، به خدای خود سوگند می‌خوریم که نه، و علی (ع) همواره می‌گفت: من بنده‌ی خدا و برادر رسول خدایم و هیچ کس دیگر نمی‌تواند این ادعا را بکند مگر آنکه دروغگو باشد.

بُرَیْدهٔ و ابوهُریره و جـابر و برأبن عـازب و زیـدبن ارقم هر کـدام از رسول خـدا (ص)روایت می‌کننـد که روز غـدیر خم [۱۵] فرمـود: «هر آن کس که من مولـای اویم علی مولـای اوست» و در روایت برخی دیگر از ایشـان آمـده که پیـامبر (ص) فرموده است: «خدایا دوست بدار هر کس که علی را دوست می‌دارد و دشمن بدار آن کس که علی را دشمن می‌دارد».

قبلًا ضـمن جنگ خیبر نوشتیم [۱۶] که پیـامبر (ص) فرمـود: «فردا پرچم را به مردی خـواهم داد که خـدا و رسولش را دوسـت می‌دارد و خدا و رسولش هم او را دوست

[صفحه ۴]

می‌دارنـد و گریزنـده از جنگ نیست و خداونـد به دست او فتـح خواهد فرمود» و پرچم را به علی (ع) داد و خداوند خیبر را به دست او گشود.

پیامبر (ص) در جوانی او را به یمن گسیل فرمود که عهده دار قضاوت میان آنان باشد. او به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا! من نمی‌دانم که قضاوت چیست؟ پیامبر (ص) با دست به سینه‌ی او زد و گفت: پروردگارا قلب او را هدایت و زبانش را به بیان حقیقت اسـتوار فرمـای، و علی (ع) هم می‌گفت: سوگنـد به خـدا که پس از آن در هیـچ قضـاوتی که میـان دو نفر انجـام دادم گرفتار شک و تردید نشدم.

و چون این آیه نازل شـد که خداونـد می‌فرمایـد: «همانا به تحقیق خداونـد اراده کرده است که از شـما اهل بیت گناه را ببرد و شما را پاکیزه گردانـد پاکیزه گردانیدنی» [۱۷]، پیـامبر (ص) فـاطمه و علی و حسن و حسـین- علیهما السلام- را در خانه‌ی ام سلمه فرا خواند و فرمود: خدایا اینان اهل بیت من‌اند خدایا گناه را از ایشان ببر و آنان را پاکیزه فرمای، پاکیزه فرمودنی.

ابن عبـدالبر گویـد، گروهی از صـحابه رسول خـدا (ص) روایت کرده‌اند، که پیامبر (ص) به علی (ع) فرموده است: کسـی جز

مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و کسی جز منافق تو را دشمن نمی‌دارد.
و رسول خدا (ص) به او فرمود: «در مورد تو دو گروه نابود می‌شوند آن کس که در دوستی تو غلو و مبالغه کند و آن کس که به دروغ و دشمنی ترا تکذیب کند» [۱۸].
و پیامبر (ص) به او فرمود: امت من در مورد تو گروه گروه می‌شوند همچنانکه بنی اسرائیل در مورد عیسی (ع). و از پیامبر (ص) روایت شده که فرموده است: «من شهر علمم و علی دروازه و در آن شهر است هر کس طالب علم است باید از در علم وارد شود» [۱۵].
[صفحه ۵]
و در مورد اصحاب خود می‌فرمود: علی (ع) قاضی‌ترین ایشان است. [۱۶] عُمر همواره از مسائل دشواری که علی (ع) برای حل آنها حضور نداشته باشد به خدا پناه می‌بُرد. علی (ع) در مورد بانویی که شش ماه پس از عروسی فرزندی زایید و عمر خواست او را سنگسار کند، گفت: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «آبستنی و از شیر گرفتن او سی ماه است» [۱۷] و درجای دیگر می‌فرماید: «از شیر گرفتن او دو سال است» [۱۸] و حکم درباره‌ی آن زن جاری نشد.
علی (ع) از همه‌ی مردم به علم مواریث داناتر بود و در این مورد اخباری از آن حضرت نقل شده است. از جمله موضوعی است که ابن عبدالبر با سند خود از زِربن حُبیشْ نقل می‌کند، که دو مرد نشستند با یکدیگر غذا بخورند، یکی از ایشان پنج گرده نان و دیگری سه گرده نان داشت، چون سفره را گشودند مرد دیگری از آنجا گذشت و سلام داد و به او گفتند بنشین غذا بخور او نشست و همراه ایشان غذا خورد و تمام هشت گرده نان را خوردند، چون آن مرد بخاست هشت درهم به ایشان داد و گفت: این در قبال خوراکی که از شما خوردم، آن دو برای تقسیم ستیزه کردند، آن کس که پنج نان داشت گفت: پنج درهم از من و سه درهم از تو، آنکس که سه گرده نان داشت گفت: من راضی نخواهم شد مگر آنکه نیمی به من دهی، و قصه پیش علی (ع) بردند و داستان خود را گفتند، علی (ع) به آن یکی که سه قرص نان داشت فرمود: نان این دوست تو بیشتر از نان تو بوده است به آنچه می‌دهدت خوشحال باش، گفت: به خدا سوگند خوشحال نخواهم شد مگر به حق، علی (ع) فرمود: اگر حق باشد به تو فقط یک درهم می‌رسد و هفت درهم از اوست، آن مرد گفت: سبحان الله ای امیرمؤمنان بسیار عجیب است از خودش سه درهم می‌دهد و شما هم اشاره فرمودی سه درهم را بگیرم راضی نشدم، حال می گویی یک درهم سهم من می‌شود، علی (ع) فرمود: همینطور است، گفت: توضیح بده، فرمود: مگر هشت نان که به سه بخش تقسیم شود بیست و چهار بخش
[صفحه ۶]
نمی‌شود؟ شما هر سه به طور مساوی از آن نان خورده‌اید و نمی‌دانیم کدام بیشتر و کدام کمتر خورده‌اید، چنین نیست؟ گفت: آری همینطور است، فرمود: تو هشت بخش را خورده‌ای و جمعاً نه بخش داشته‌ای و دوست تو هم هشت بخش خورده است و حال آنکه پانزده بخش داشته است، بنابراین میهمان هفت بخش از نان او خورده است و یک بخش از نان تو، یک درهم به تو می‌رسد و هفت درهم به او، آن مرد گفت: اکنون راضی شدم [۱۵].
روزی علی (ع) بر منبر بود، زنی پیش آمد و گفت: برادر من شش صد دینار ارث باقی گذاشته است و به من فقط یک دینار داده‌اند و از این موضوع شکایت کرد، علی (ع) فرمود: شاید برادرت یک زن و مادر و دو دختر و دوازده برادر و ترا داشته است؟ گفت: آری، فرمود: حق تو کامل پرداخت شده است [۱۶] این مسأله مشهور به مسأله دیناریه و منبریه است.
علی (ع) همچنین از کسانی است که به روزگار رسول خدا (ص) قرآن را جمع فرموده و نوشته است، عثمان‌بن عفان و

عبدالله‌بن مسعود و سالمم آزاد شده ابوحذیفهٔبن عتبهٔبن ربیعه هم این کار را کرده‌اند. [۱۷].

از محمدبن سیرین نقل است، که چون با ابوبکر بیعت شد علی (ع) نسبت به بیعت با او امروز و فردا می‌کرد ابوبکر کسی پیش او فرستاد و پیام داد چه چیز موجب تأخیر تو از بیعت من شده است؟ آیا امارت و فرماندهی مرا خوش نداری؟ فرمود: چنین نیست ولی پیمان بسته‌ام و نذر کرده‌ام که ردا بر دوش نیندازم جز برای نماز تا آنکه همه قرآن را

[صفحه ۷]

بنویسیم و جمع کنم. ابن سیرین می‌گوید، به من خبر رسیده است که علی (ع) قرآن را به ترتیب نزول جمع آوری کرده است و اگر در دسترس قرار گیرد علم فراوانی در آن یافت خواهد شد. در مورد علی (ع) اسماعیل‌بن محمد حمیری این ابیات را سروده است [۱۸].

«اگر شک و تردیدی داری که چه کسی از قریش از همگان در دین استوارتر بوده است از خود قریش سؤال کن. بپرس چه کسی از آنان زودتر از همه مسلمان شده و دارای علم بیشتر و خاندان و فرزندان پاکتر است. چه کسی در آن هنگام که قریش دین را تکذیب می‌کردند و بت می‌پرستیدند خدای یگانه را می‌پرستید؟. چه کسی در جنگ هنگامی که آنان می‌گریختند پایداری می‌کرد و چه کسی در سالهای سخت که آنها بخل و امساک می‌ورزیدند بخشنده بود. چه کسی از ایشان از لحاظ حکم دادن از همه عادلتر و از نظر وعد و وعید از همه راستگوتر بود؟ اگر راست بگویند و اگر با حسودان رویارو نشوی خواهند گفت علی (ع)، مشروط بر اینکه با مردمی دروغگو و دشمن و منکر حق برخورد نکنی».

بیعت با علی

روزی که عثمان کشته شد با علی (ع) بیعت شد و گفته شده است، که روز جمعه پنج روز باقی مانده از ذی‌حجه سال سی و پنجم با او بیعت شده است، در مورد چگونگی بیعت هم اختلاف است.

گفته شده است، چون عثمان کشته شد اصحاب رسول خدا (ص) اعم از مهاجران و انصار گرد شدند و به حضور علی (ع) آمدند و گفتند، برای مردم از امام و پیشوا چاره‌ای نیست، فرمود: مرا به فرماندهی بر شما نیازی نیست، هر کس را انتخاب کنید من هم راضی خواهم بود. گفتند، هیچ کس غیر از تو را انتخاب نمی‌کنیم، فرمود: چنین مکنید که اگر من وزیر و مورد مشورت باشم بهتر از این است که امیر باشم. گفتند، به خدا سوگند کاری انجام نخواهیم داد تا با تو بیعت کنیم، فرمود: این کار باید در مسجد

[صفحه ۸]

صورت بگیرد که بیعت من پوشیده نخواهد بود و بدون رضایت مسلمانان صورت نخواهد گرفت. و گفته‌اند، بیعت در خانه‌ی او یا در نخلستانی در محله‌ی بنی عمروبن مبذول صورت گرفته است. [۱۹].

در این هنگام علی (ع) در حالی که به کمانی تکیه داده بود وارد مسجد شد و مردم با او بیعت کردند. نخستین کسی که با او بیعت کرد طلحهٔبن عبیدالله [۲۰] بود، حبیب‌بن ذوئیب که آن را دید گفت: اناالله و انّا الیه راجعون. نخستین دستی که بیعت کرد دست شلی بود و این کار به سامان نخواهد رسید، آنگاه زبیر بیعت کرد. علی (ع) به آن دو فرمود: اگر دوست می‌دارید که با من بیعت کنید انجام دهید و اگر هم دوست می‌دارید من با شما بیعت می‌کنم، گفتند، نه که حتماً ما با تو بیعت می‌کنیم، ولی بعد گفتند: ما این کار را از ترس جان انجام دادیم و فهمیدیم که او با ما بیعت نخواهد کرد.

مردم با علی (ع) بیعت کردند و سعدبن ابی وقاص [۲۱] را برای بیعت آوردند. علی (ع) به او گفت: بیعت کن، گفت: بیعت

نمی‌کنم تا همه‌ی مردم بیعت کنند و به خدا سوگند که از سوی من زیانی به تو نمی‌رسد، و علی (ع) فرمود: آزادش بگذارید. آنگاه پسر عُمر را آوردند. او هم چنان گفت که سعدبن ابی وقاص گفته بود. علی (ع) فرمود: در این مورد کفیلی معرفی کن. گفت: کفیل و ضامنی ندارم. اشتر گفت: اجازه فرمای گردنش را بزنم. علی (ع) فرمود: رهایش کنید که من خود ضامن اویم. فرمود: من تو را در کودکی و بزرگی بد خلق و تندخو می‌دانم [۲۲].

انصار همه‌شان غیر از چند نفر بیعت کردند و آن چند تن حسان‌بن ثابت و کعب بن

[صفحه ۹]

مالك و مَسْلمۀبن مخلّد و ابوسعید خدری و محمدبن مسلمۀ و نعمان‌بن بشیر و زیدبن ثابت و رافع‌بن خدیج و فضالۀبن عبید و کعب‌بن عجره بودند و همگی از طرفداران عثمان محسوب می‌شدند. عبدالله‌بن سلام و صُهیب‌بن سنان و سَلَمۀبن سلامۀبن وقش و اُسامۀبن زید و قدامۀبن مظعون و مغیرۀبن شعبه هم بیعت نکردند.

نعمان‌بن بشیر پیراهنی را که عثمان در آن کشته شده بود و انگشتان قطع شده‌ی نائله همسر عثمان را برداشت و به شام رفت.

در مورد بیعت با علی (ع) همچنین گفته‌اند، که چون عثمان کشته شد پنج روز مدینه بدون امیر بود و غافقی‌بن حرب فرمانده‌ی شورشیان کارهای مدینه را اداره می‌کرد و در جستجوی کسی بودند که خلافت را بپذیرد و کسی را پیدا نمی‌کردند که هیچ کس آن را نمی‌پذیرفت. مصریها پیش علی (ع) آمدند که ایشان را از خود راند.مردم کوفه هم پیش زبیر آمدند او هم ایشان را از خود راند. مردم بصره پیش طلحه آمدند او هم همانگونه رفتار کرد.

شورشیان در مورد کشتن عثمان هماهنگ و متفق بودند، ولی در مورد اینکه چه کسی عهده دار خلافت باشد اختلاف نظر داشتند. کسی هم پیش سعدبن ابی‌وقاص فرستادند و از او خواستند، گفت: من و عبدالله‌بن عمر را به خلافت نیازی نیست. پیش عبدالله‌بن عمر هم آمدند که پاسخی نداد. سرگردان شدند. برخی از ایشان به دیگران گفتند، اگر مردم ولایات بدون تعیین خلیفه به شهرهای خود برگردند از بروز اختلاف و تباهی امت محفوظ نخواهیم ماند. این بود که مردم مدینه را جمع کردند و به آنها گفتند: شما اهل شورا هستید و شما باید کسی را به امامت و پیشوایی برگزینید و فرمان و انتخاب شما مورد پذیرش مردم است. بنگرید و مردی را به خلافت منصوب کنید و ما پیرو شما خواهیم بود. امروز را به شما مهلت می‌دهیم و به خدا سوگند اگر همین امروز این کار را تمام نکنید، علی (ع) و طلحه و زبیر و گروه زیادی را خواهیم کشت.

مردم مدینه به حضور علی (ع) آمدند و گفتند: با تو بیعت می‌کنیم. می‌بینی که بر سر اسلام چه آمده است و چگونه ما گرفتار شده‌ایم. علی (ع) فرمود: مرا رها کنید و کس دیگری را جستجو کنید که این کار دشوار و چند رویه است. دلها بر آن قرار نمی‌گیرد و عقلها بر آن استوار نیست. گفتند: تو را به خدا سوگند. می‌دهیم آیا نمی‌بینی

[صفحه ۱۰]

ما در چه وضعی هستیم؟ آیا اسلام را که گرفتار فتنه شده است نمی‌بینی؟ مگر در این مورد از خدا نمی‌ترسی؟ فرمود: تقاضای شما را می‌پذیرم، ولی بدانید که اگر کار را قبول کنم آنچه می‌دانم عمل خواهم کرد، ولی اگر مرا رها کنید بهتر است که در آن صورت من هم همانند یکی از شما خواهم بود؛ با این تفاوت که نسبت به هر کس که او را خلیفه کنید موافق و مطیعم. مردم پراکنده شدند و قرار گذاشتند فردای آن روز بیعت کنند.

آنگاه میان خود مشورت کردند و گفتند، اگر طلحه و زبیر هم با علی (ع) بیعت کنند کار استوار خواهد شد. مصریها حُکَیمْ‌بن جَبَلۀ را همراه تنی چند به سراغ زبیر فرستادند و او را با شمشیر آوردند که بیعت کرد و اَشتر را هم همراه تنی چند به سراغ طلحه فرستادند، طلحه به اشتر گفت: بگذار ببینم مردم چه می‌کنند، اجازه نداد و او را کشان کشان آورد و بیعت کرد.

زبیر می‌گفت: دزدی از دزدان عبدالقیس پیش من آمد و در حالی که شمشیر بالای سرم بود بیعت کردم. مصریها از اینکه مردم مدینه برای بیعت با علی (ع) اجتماع کردند خوشحال بودند و مردم کوفه و بصره از اینکه مجبور بودند از مصریها پیروی کنند ناراحت شدند و نسبت به طلحه و زبیر خشم و کینه بیشتری پیدا کردند.
ابن اثیر گوید، [۲۳] فردای آن روز که جمعه بود مردم در مسجد جمع شدند و علی (ع) بیامد و بر منبر رفت و فرمود: ای مردم! با حضور و موافقت شما می‌گویم که این کار کار شماست و هیچ کس را برخلافت حقی نیست، مگر آن کسی که خودتان او را برگزینید. دیروز قراری گذاشتیم و پراکنده شدیم و من دوست نمی‌داشتم که کار شما را بر عهده بگیرم، نپذیرفتید و گفتید که فقط من باید خلافت را بپذیرم، فعلاً کار خاصی جز گرفتن کلیدهای بیت المال بر عهده‌ی من نیست و حق نخواهم داشت که حتی یک درهم بیش از شما برای خود بگیرم. اگر بخواهید خلافت را برعهده می‌گیرم و در غیر آن صورت هم از هیچ کس دلگیر نخواهم بود. همگان گفتند، ما بر همان قرار دیروزیم، فرمود: خدایا گواه باش.
گوید، و چون طلحه را آوردند که بیعت کند گفت با زور بیعت می‌کنم و بیعت کرد،
[صفحه ۱۱]
آنگاه زبیر را آوردند او هم چنان گفت و بیعت کرد. هر چند در مورد زبیر اختلاف است که آنچنان گفته یا نگفته است. آنگاه گروهی را که تأخیر کرده بودند آوردند آنان گفتند، بیعت می‌کنیم به شرط آنکه احکام قرآن در مورد همگان چه دور و نزدیک و چه وضیع و شریف اجرا شود که علی (ع) با این شرط بیعت فرمود، سپس عامه مردم برخاستند و بیعت کردند و پراکنده شدند و به خانه‌های خود رفتند [۲۴].
و چون علی (ع) به خانه‌ی خود برگشت طلحه و زبیر همراه تنی چند از صحابه پیش او آمدند و گفتند: ای علی! ما به شرط اجرای حدود بیعت کردیم. این جماعت در کشتن این مرد شریک بوده‌اند. فرمود: ای برادران! من هم آنچه شما می‌دانید می‌دانم، ولی با جماعتی که فعلاً بر ما تسلط دارند و ما بر آنان مسلط نیستیم چه کنم؟ وانگهی غلامان شما و اعراب بادیه نشین شما هم با آنان در این کار شریک بوده‌اند و به پا خاسته‌اند. حالا هم میان شمایند و هر کاری که بخواهند درباره‌ی شما می‌کنند؛ به نظر شما هم اکنون موضع قدرتی که بتواند این کار را انجام دهد وجود دارد؟ گفتند: نه، فرمود: به خدا سوگند من هم جز رأی شما رأی دیگری ندارم، اگر خدا بخواهد؛ ولی این کار، کار جاهلی بود و این مردم ریشه دارند. از سوی دیگر اگر این موضوع آغاز شود عموم مردم نظرهای گوناگون دارند. برخی با شما هم عقیده‌اند و برخی دیگر رأی دیگری دارند و گروهی نه این رأی را دارند و نه آن را. آرام بگیرید و شکیبا باشید تا مردم آرام گیرند و دلها به جای خود بازگردد تا حقوق گرفته شود. اکنون مرا آزاد بگذارید ببینید چه پیش می‌آید آنگاه برگردید.
علی (ع) با قریشیان سخت گرفت و مانع از خروج ایشان شد و انگیزه‌ی او بر این کار این بود که بنی امیه نگریزند و پراکندگی پیش نیاید.
ابن عبدالبر نقل می‌کند [۲۵]، که چون مردم با علی (ع) بیعت کردند مغیرهٔبن شعبه پیش او رفت و گفت: ای امیرالمؤمنان! مرا نسبت به تو نصیحتی است، فرمود: چیست؟ گفت: اگر می‌خواهی خلافت و کار تو استقامت پیدا کند طلحه را به استانداری کوفه و
[صفحه ۱۲]
زبیر را به استانداری بصره بگمار. برای معاویه هم فرمانی بفرست و او را بر شام و بر سر کارش باقی بدار تا مطیع تو گردد و چون کار تو استوار شد به هر طریقی که می‌خواهی آنها را بر کنار ساز. علی (ع) فرمود: در مورد طلحه و زبیر باید بیندیشم اما

معاویه تا هنگامی که بر این حال باشد خداوند مرا نبیند که به او کاری واگذار کنم یا از او کمکی بخواهم، بلکه او را فرا می‌خوانم که چون دیگر مردم با من بیعت کند و اگر نپذیرفت در پیشگاه الهی با او محاکمه خواهم کرد.

چون امیرالمؤمنین علی (ع) پیشنهادش را نپذیرفت خشمگین بیرون رفت. فردای آن روز دوباره پیش علی (ع) آمد و گفت: درباره‌ی آنچه دیروز گفتم و جوابی که دادی اندیشیدم و فهمیدم که حق با شماست و موفق خواهی بود، و چون بیرون آمد امام حسن (ع) او را دید [۲۶] و به پدر گفت: این مرد لوچ چه می‌گفت؟ [۲۷] فرمود: دیروز آمد چنان گفت و امروز آمد چنین گفت، امام حسن گفت: به خدا سوگند دیروز از روی خیرخواهی صحبت کرده و امروز نیرنگ زده است.

علی (ع) فرمود: اگر معاویه را بر کار پایدار دارم گمراهان را یار و یاور گرفته‌ام. [۲۸].

مغیرهٔبن شعبه در این باره این اشعار را سروده است:

«در مورد پسر هند، علی را نصیحتی کردم که آن را رد کرد و دیگر هرگز آن را نخواهد شنید، من گفتم، فرمان حکومت او را برای شام بفرست تا آنکه فعلاً ـ معاویه مستقر گردد و مردم شام چنان تصور کنند که او را بر شام گماشته‌ای و پس از آن می‌توان پسر هند را به دوزخ هم فرستاد و آنگاه می‌توانی هر طور که بخواهی درباره‌ی او حکم کنی و به هر حال معاویه سخت زیرک است و پسر شخص زیرکی است و اکنون با او مدارا کن، ولی علی (ع) نصیحتی را که گفتمش نپذیرفت و حال آنکه آن نصیحت کافی بود».

از ابن عباس هم نظیر این موضوع نقل شده که می‌گفته است، به هنگام مراجعت از مکه پس از کشته شدن عثمان به حضور علی (ع) آمدم و دیدم مغیرهٔ بن شعبه با او خلوت

[صفحه ۱۳]

کرده است و چون من آمدم او بیرون رفت، گفتم، این شخص به تو چه می‌گفت؟ فرمود: قبلاً پیش من آمد و گفت: تو را بر من حق است که اطاعت کنم و خیر اندیش باشم و امروز با کار و اندیشه درست می‌توان کار فردا را سامان داد و تباهی امروز مایه‌ی تباهی فرداست، معاویه و عبدالله‌بن عامر و فرمانداران عثمان را همچنان بر سر کارشان بدار تا با تو بیعت کنند و مردم آرام گیرند، آنگاه هر کدام را می‌خواهی عزل کن، من نپذیرفتم و گفتم، در کار دین خود مداهنه و چاپلوسی نمی‌کنم و برای امارت خود تن به پستی در نمی‌دهم. گفت: اگر نصیحت مرا نمی‌پذیری هر کس را می‌خواهی عزل کن ولی معاویه را به حال خود بگذار که مرد جسوری است و مردم شام هم از او حرف شنوی دارند وانگهی در این مورد حجت و دلیل هم داری و آن این است که عمر هم او را به فرمانداری شام گماشته است. گفتم: به خدا سوگند حتی دو روز هم معاویه را بر سر کار باقی نمی‌گذارم.

مغیره از پیش من رفت و متوجه بودم که مرا در آن مورد در اشتباه می‌داند. حالا دو مرتبه برگشته بود و می‌گفت، من دفعه‌ی اول اشارتی کردم که در آن با من مخالفت کردی. اکنون عقیده‌ام این است که هر طور صلاح می‌دانی رفتار کنی. آنان را عزل کن و از کسانی که به آنان اعتماد و اطمینان داری یاری بخواهی که خداوند کارها را رو به راه فرموده و آنان خوارتر و زبونتر از این هستند.

ابن عباس می‌گوید، به علی (ع) گفتم: بار نخست تو را نصیحت کرده و خیرخواه بوده است و بار دوم غش و خیانت ورزیده است. فرمود: چرا؟ گفتم: چون معاویه و یاران او اهل دنیایند و اگر آنها را به شغل خودشان ثابت نگهداری مهّم نخواهند دانست که چه کسی عهده دار خلافت است و اگر آنها را عزل کنی خواهند گفت: علی (ع) بدون شورا این شغل را گرفته است و عثمان را هم او کشته است و بر تو خواهند شورید و شام را بر تو می‌شورانند. از سوی دیگر مردم عراق هم

همانطورنـد وانگهی من مطمئن نیسـتم که طلحه و زبیر هم بر تو خروج نکننـد، بنابراین من هم پیشـنهاد می‌کنم که معاویه را بر شغل خودش باقی بگذاری و اگر بیعت کرد من برعهده می‌گیرم که در فرصت مناسب او را عزل کنیم.
علی (ع) فرمود: به خدا سوگند چیزی جز شمشیر به معاویه نمی‌دهم و سپس به این
[صفحه ۱۴]
بیت تمثل جست: «چون نفس در مهلکه افتد و گمراهی پیش آید مرگ شرافتمندانه عار نیست». [۲۹].
گفتم ای امیرمؤمنان! درست است که تو مرد شـجاعی هستی ولی در جنگ سیاسـتمدار نیستی، مگر نشنیده‌ای که رسول (ص) می‌فرمود: حرب خدعه است؟ گفت: آری، گفتم: به خدا سوگند اگر حرف مرا بشـنوی آنها را از لب آب تشنه برمی‌گردانم و چنان خواهم کرد که فقط به فکر سـرانجام خود باشـند و از هیـچ موضوعی آگاه نشونـد، بدون اینکه نقیصه یا گناهی متوجه‌ی شمـا شود. فرمود: ای ابن عبـاس! من از این مکر و حیله‌هـای تو و معـاویه چیزی را نمی‌پـذیرم. گفتم سـخن مرا گوش کن و به مزرعه خودت در یَنْبُعْ برو و همانجا باش و کسـی را نپذیر که این عربان کرّ و فرّی می‌کنند و مضطرب می‌شوند و آنگاه کسی غیر از تو را برای خلافت شایسته نخواهنـد دید و حال آنکه اگر امروز با ایشان درگیر شوی مردم فردا خون عثمان را بر گردن تـو می‌گذارنـد. علی (ع) نپـذیرفت و فرمود: تو عقیـده‌ی خودت را می‌گویی و من انـدیشه دیگری دارم و اگر هم سـخن تو را نمی‌پذیرم. تو باید از من اطاعت کنی. گفتم این کار را خواهم کرد و کمترین حقی که بر من داری اطاعت کردن از توست.
علی (ع) فرمود: هم اکنون به شـام برو و تو را اسـتاندار شـام قرار دادم، من گفتم: این درست نیست، معـاویه از بنی امیه و پسر عموی عثمان است و فرماندار او بوده است و من مطمئن نیسـتم که در مقابل خون عثمان گردن مرا نزند و حداقل این است که مرا به واسـطه‌ی خویشاونـدی با تو زندانی خواهد کرد و خوار و زبون خواهد ساخت و هر خفت و خواری که به من برسد مثل این است که به تو رسـیده است. منـاسب است نامه‌ای به معاویه بنویسـی و بر او منت گـذاری و هم او را بیم دهی [۳۰]، فرمود: هرگز به خدا سوگند که این کار را نخواهم کرد، مغیره هم از مدینه بیرون شد و به مکه رفت.

گسیل داشتن علی فرمانداران خود را و مخالفت کردن معاویه

در سال سی و ششم علی (ع) فرمانداران خود را به شهرستانها اعزام فرمود.عثمان‌بن
[صفحه ۱۵]
حُنیْف را به بصـره و عُمارهٔبن شـهاب را به کوفه و عُبیهٔدالله‌بن عباس را به یمن و قیس‌بن سعد را به مصر و سهل‌بن حُنیْف را به شام فرستاد [۳۱].
سهل‌بن حُنیْف از مدینه بیرون آمد و چون به تبوک رسـید گروهی اسب‌سوار جلو او را گرفتند و گفتند: کیستی؟ گفت: امیرم، گفتند: به چه چیزی؟ گفت: بر شام، گفتند: اگر ترا عثمان فرستاده است خوش آمدی و شایسته این کاری، و اگر کس دیگری غیر از عثمان تو را فرسـتاده است برگرد، گفت: مگر شـما نشـنیده‌اید که چه اتفاقی افتاده است؟ گفتند: چرا، و سـهل‌بن حُنیف پیش علی (ع) برگشت.
عمارهٔبن شـهاب هم چون به منزل زباله [۳۲]. رسـید، طلیحـهٔبن خویلد که به خونخواهی عثمان بیرون آمده بود به او برخورد و گفت: برگرد که مردم نمی‌خواهند امیر ایشان عوض شود و اگر برنگردی گردنت را خواهم زد و او هم برگشت.
قیس‌بن سـعد چون به اَیلهٔ [۳۳] رسـید به سوارانی برخورد که از او پرسـیدند کیستی؟ گفت: قیس به سـعدم گفتنـد: برو و او به مصـر رفت و مردم مصـر چنـد گروه شدنـد. گروهی پیرو جماعت بودنـد و با قیس همراه شدنـد، و گروهی کناره گرفتند و در

خربتا [۳۴] جمع شدنـد و گفتند: اگر علی (ع) قاتلان عثمان را بکشد ما با شـما خواهیم بود و در غیر آن صورت ما به عقیده‌ی خود هستیم تا کشـته شویم یا به خواسته‌های خود برسیم. گروهی هم گفتند، تا هنگامی که علی (ع) از برادران ما که عثمان را کشته‌اند انتقام نگیرد همراه شما خواهیم بود و از علی (ع) پیروی می‌کنیم و قیس این امور را برای علی (ع) نوشت.
عثمـان‌بـن حنیـف حرکـت کرد و به بصـره رفت و کسـی مـانع او نشـد و ابن عـامر اسـتاندار عثمـان هم نه در این مـورد رأی و انـدیشه‌ای داشت و نه یارای جنگ، و مردم بصـره هم پراکنده شدند. گروهی از ایشان همراه جماعت و تابع او شدند، گروهی هم با مخالفان هم عقیده شدند و گروهی هم گفتند، منتظر می‌مانیم ببینیم اهل مدینه چه می‌کنند. هر
[صفحه ۱۶]
کار که ایشان بکنند ما هم انجام خواهیم داد.
عبیـدالله‌بن عباس هم به یمن رفت، یَعْلِی‌بن مُنْیِهْ [۳۵] اسـتاندار پیشـین امـوال زکـات و خراج را جمع کرد و برداشت و به مکه رفت و همه‌ی آن مـال را در جنـگ جمل خرج کرد. گویـد، چون سـهل‌بن حُنیف برگشت علی (ع) طلحه و زبیر را خواست و فرمود: چیزی که شـما را از آن می‌ترسانـدم صورت گرفت و این فتنه جز به سـرکوب ساختن آرام نمی‌گیرد که همچون آتش است اگر رها کرده شود شـعله ورتر خواهـد شد و بالا خواهد گرفت، طلحه و زبیر گفتند، به ما اجازه بده از مدینه بیرون برویم یـا غلبه می‌کنیم و پیروز می‌شویم یـا از مـا چشم بپوش، فرمود تـا بتوانم کـار را بـا ملایـمت نگه می‌دارم و چون چاره نمانـد به علاج آخر متوسل می‌شوم.
آنگاه علی (ع) به معاویه و ابوموسی نامه نوشت. ابوموسی جواب داد که مردم کوفه مطیع شده‌اند و بیعت کرده‌اند و کسانی را که راضـی و ناراضـی و بی تفـاوت بودنـد توضـیح داد؛ چنـانکه علی (ع) کـار مردم کوفه را نیک بـدانست، گویی میان ایشان است. فرستاده‌ی امیرالمؤمنین علی (ع) پیش ابوموسی مردی به نام معبد اسلمی بود.
فرسـتاده‌ی علی (ع) پیش معاویه سَبْرهْ جُهَنِیْ بود که معاویه پاسـخی نداد و هرگاه فرسـتاده پاسخ می‌خواست فقط این اشـعار را می‌خواند:
«ادامه بده ادامه‌ی استوار یا آنکه جنگی را آماده باش جنگی سخت که همه‌ی هیزمها را به آتش بکشد، در مورد همسایه‌تان و پسـرتان که کشـته شدن او کاری بسـیار زشت بود و زلفها و بناگوشها را سپید کرد، سروران و خادمان همگی در کار او عاجز شدند و برای آن کار غیر از ما فرمانده و حَکَمی نیست».
سه ماه پس از کشته شدن عثمان در ماه صفر معاویه مردی از بنی عَبسْ را که نامش قبیصه بود فرا خواند و طوماری مهر زده به او داد که عنوانش چنین بود از معاویه به علی، و گفت: چون به مدینه رسـیدی پایین طومار را بگیر و به او سفارش کرد که چه چیزی بگویـد، و فرسـتاده‌ی علی (ع) را هم همراه او برگردانـد، و در ماه ربیع الاول وارد مدینه شدند، مرد عَبْسـی همانطور که معاویه گفته بود وارد مسجد شد و مردم هم آن
[صفحه ۱۷]
طومـار را نگـاه می‌کردنـد، چـون طومـار را به علی (ع) داد آن را گشـود نوشـته‌ای در آن ندیـد. به فرسـتاده‌ی فرمود: چه خـبر داری؟ گفت: درامانم فرمود: آری، فرستادگان در امان‌اند و کشته نمی‌شوند. گفت: قومی را به جا گذاشته و آمده‌ام که جز از انتقام و قصاص راضـی نخواهنـد شد، فرمود: از چه کسـی؟ گفت: از تو و شاهرگ گردنت، و من شـصت هزار پیرمرد را به جا گذاشته‌ام که زیر پیراهن عثمان که آن را بر منبر دمشق نصب کرده‌اند، می‌گریند.
علی (ع) فرمود: خون عثمان را از من می‌خواهند؟ مگر من خودم خونخواه عثمان نیسـتم؟ پروردگارا! من در پیشگاه تو از خون

عثمان خود را تبرئه می‌کنم و بیزاری می‌جویم، به خدا سوگند کشندگان عثمان گریخته و پراکنده شده‌اند، مگر خدا بخواهد که به آنها دسترسی پیدا کنیم، برو. گفت: من درامانم؟ فرمود: آری. گروهی بانگ برداشتند که این سگ و فرستاده‌ی سگ است او را بکشید. فرستاده بانگ برداشت که‌ای آل مُضَرهٔ! و ای آل قیس! اسب و تیر، به خدا سوگند که چهار هزار خواجه برای انتقامگیری آماده‌اند بنگرید که پهلوانان و سواران چقدر خواهند بود.

مردم بر او هجوم بردند و مضریان او را در پناه خود گرفتند و می‌گفتند خاموش باش و او فریاد می‌کشید که نه به خدا سوگند سکوت نمی‌کنم. این گروه هرگز رستگار نخواهند بود، که وعده‌ی خدا سوی ایشان آمد، و از آنچه می‌ترسیدند بر سرشان رسید. به خدا سوگند کارشان به پایان رسید و دولت ایشان به سر آمده است.

گوید، علی (ع) تصمیم به جنگ با معاویه گرفت و برای کارگزاران خود نوشت که مردم را به سوی شام حرکت دهند. آنگاه طلحه و زبیر از علی (ع) اجازه خواستند که برای عمره گزاردن به مکه بروند و به آن دو اجازه فرمود. علی (ع) فرزند خود محمدبن حنفیه را فرا خواند و پرچم را به او سپرد و عبدالله‌بن عباس را بر میمنه گماشت و عمروبن ابوسلمه یا عمروبن سفیان‌بن عبدالاسد را بر سمت چپ لشکر گماشت و ابولیلی‌بن عمربن جراح را که برادر ابوعبیدهٔبن جراح بود بر مقدمه‌ی لشکر گماشت و قُثَم‌بن عباس را به جانشینی خود در مدینه منصوب فرمود.

پاورقی

[۱] این موضوع در اسدالغابه، ابن اثیر، ص۵۱۷، ج۵، هم آمده است که فاطمه دختر اسد نخستین بانویی است که نسبش از سوی پدر و مادر هاشمی است و نخستین بانوی هاشمی است که فرزندش به خلافت رسیده است و پس از او حضرت فاطمه زهرا(س) است که هاشمی است و فرزندش به خلافت رسیده است و سومی زبیده همسر هارون الرشید است که مادر امین است.

[۲] کامل التواریخ، ابن اثیر، ص۳۹۶، ج۳، چاپ بیروت۱۳۸۵ قمری. (مترجم).

[۳] این توصیف در مورد رسول خدا (ص) هم آمده است با این تفاوت که در مورد ایشان گفته شده است، به بلندی قامت نزدیکتر بوده‌اند.(مترجم).

[۴] این توصیف هم در مورد رسول خدا (ص) آمده است. (مترجم).

[۵] در چاپ کتاب نهایهٔ الارب، مباحث سیره پیامبر (ص) در مجلدات شانزدهم، هفدهم و هیجدهم آمده است. رک: ص۱۸۰، ج۱۶، چاپ دارالکتب.

[۶] صحیح مسلم، ص۱۷۵، ج۱۵، و ریاض النضره، ص۱۶۲، ج۲.

[۷] خُم: اصلا نام مردی است که این آبگیر که در جُحفه و میان راه مکه و مدینه است به نام او نامگذاری شده است، در ص۱۶۹، ج۲، ریاض النضره، از قول برأبن عازب آمده است که در سفری همراه پیامبر (ص) بودیم چون به غدیر خم رسیدیم دستور داده شد جمع شویم و برای رسول خدا (ص) زیر درختی سجاده گستردند و چون رسول خدا (ص) نماز ظهر گزارد دست علی(ع) را گرفت و فرمود: آیا می‌دانید که من بر مؤمنان از خودشان بیشتر ولایت دارم؟ همگان گفتند: آری، فرمود: خدایا! من مولای هر کس هستم علی هم مولای اوست. خدایا! دوست بدار آن کس را که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار آنکه را با او ستیزه می‌کند.

[۸] نهایهٔ الارب، ج۱۷، ص۲۵۲ تا ۲۵۳؛ صحیح بخاری، احادیث شماره‌ی ۳۴۶۵ و ۳۴۶۶؛ صحیح مسلم به شرح نووی، ج۱۵،

ص۱۷۶.

[۹] احزاب: آیه‌ی ۳۳ و رک: سنن ترمذی به شرح نووی، ج۱۵، ص۱۹۴.

[۱۰] ابن عبدالبر، استیعاب، ج۳، ص۳۷.

[۱۱] برای اطلاع از منابع این حدیث در کتب عامه، رک: فضایل الخمسه، استاد دانشمند آقای سید مرتضی حسینی فیروزآبادی، چاپ سوم ۱۳۹۳ قمری، بیروت، ج۲، ص۲۵۲ تا ۲۴۸.(مترجم)

[۱۲] همچنین، رک، به صفحات ۲۶۲ تا ۲۶۴.

[۱۳] احقاف: آیه‌ی ۱۴.

[۱۴] لقمان: آیه‌ی ۱۴، طبری و ابن کثیر در تفسیر خود می‌نویسند مردی از قبیله‌ی جُهَیْنه با زنی از همان قبیله عروسی کرد که در شش ماهگی فرزند آورد و عثمان خواست او را سنگسار کند.

[۱۵] این موضوع و دیگر قضاوتهای آن حضرت در مآخذ کهن شیعی تا آنجا که این بنده اطلاع دارد در صفحات ۹۲ تا ۱۰۷، ارشاد شیخ مفید (رضوان‌الله‌علیه) درگذشته ۴۱۳ هجری چاپ ۱۳۷۷ آقای سید کاظم موسوی میامی یی آمده است. (مترجم).

[۱۶] سهم همسر هفتاد و پنج دینار و معادل یک هشتم کل مبلغ است، سهم مادر صد دینار و معادل یک ششم کل مبلغ است و سهم دو دختر چهارصد دینار یعنی دو سوم کل مبلغ است، بیست و پنج دینار دیگر باقی می‌ماند که سهم هر یک از برادران دو دینار و سهم خواهر یک دینار است.

[۱۷] ابن عبدالبر در استیعاب، ص۲۵۳۴، ج۲، و ابن ابی الحدید در ص۱۶، ج۲، شرح نهج‌البلاغه و سیوطی در اتقان، ص۵۹، ج۱ و ص۱۶۸، ج۱، ریاض النضره آورده‌اند.

[۱۸] اسماعیل‌بن محمد حمیری: متولد ۱۰۵ و درگذشته ۱۷۳ ه'. ق، رک: ابن معتز، طبقات الشعرأ ص۳۲، چاپ عبدالستار احمد فراج، دارالمعارف مصر ۱۹۵۶ میلادی. (مترجم)

[۱۹] نام طایفه‌ای بزرگ از قبیله‌ی خزرج و اکثریت قریب به اتفاق انصار با خلافت امیرالمؤمنین علی(ع) موافق بودند.

[۲۰] طلحهٔبن عبیدالله: در جنگ اُحد تلاشی چشمگیر داشت و تیرهایی را که به هدف پیامبر (ص) رها می‌شد با دست می‌گرفت و پنجه‌های او شل شد. نویری به هنگام بیان مقتل طلحه درباره‌ی او بیشتر صحبت کرده است.

[۲۱] سعدبن ابی وقاص که یکی از شش نفر اعضای شورای خلافت به هنگام کشته شدن عمر بود در این هنگام تظاهر به خانه نشینی می‌کرد.

[۲۲] ملاحظه کنید که بزرگواری علی(ع) تا چه اندازه سرمشق است. (مترجم)

[۲۳] الکامل، ابن اثیر، بیروت: ۱۳۸۵، ج۳، ص۱۹۳.

[۲۴] نویری نخستین خطبه امیرالمؤمنین علی(ع) را پس از خلافت که در، ص۱۹۴، همان جلد الکامل و در طبری، ص۲۳۳۸، ترجمه‌ی آقای پاینده نقل شده و بسیار آموزنده است حذف کرده است. (مترجم).

[۲۵] استیعاب، ج۳، ص ۳۹۰.

[۲۶] در کامل التواریخ ابن اثیر و طبری، از امام حسن(ع) سخنی به میان نیامده است و ابن عباس ذکر شده است. (مترجم).

[۲۷] یک چشم مغیره در جنگ یرموک آسیب دیده و کور شده بود. ۲۷۰. اشاره به آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی کهف.

[۲۸] اشاره به آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی کهف.

[۲۹] سراینده شعر اعشی است و در، ص۱۷۵، دیوان او در مقطع قصیده آمده است.

[۳۰] ملاحظه می‌کنید که اطاعت ابن عباس از امیرالمؤمنین علی(ع) فقط در حد حرف و زبانی بوده است.

[۳۱] عثمان و سهل پسران حُنیف از صحابه محترم رسول خدا (ص) و از انصار و قبیله‌ی اوسند، قیس فرزند سعدبن عباده و سالار قبیله‌ی خزرج است. او هم صحابی است.

[۳۲] دهکده‌ای میان راه مکه و کوفه که دارای بازارهای تجاری بوده است.

[۳۳] شهری معروف در ساحل خلیج عقبه و کنار راه حجاز و مصر.

[۳۴] شهرکی از شهرهای استان بحیره مصر است.

[۳۵] از هم پیمانان قریش که گاه او را با نام پدرش یعلی‌بن امیه و گاه با نام مادرش یعلی‌بن منیهٔ ضبط کرده‌اند. از سوی عثمان استاندار یمن و صنعأ بوده است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگـان نرم افزار های تلفن همراه و چنـدین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکـاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشـگاهها، اماکن مـذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب ســــــایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـــــــل: Info@ghaemiyeh.com فروشــــگاه اینترنـــتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجـاج - به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان مـا را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِـدان، نگاه می‌دارد و با

حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹